

شرق در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه

پیرمارتینو

پیشگفتار از مترجم

ترجمه‌ای که از نظر خوانندگان ارجمند خواهد گذشت، برگردان متن کوتاه شده کتابی است به نام:

L'Orient dans la littérature française au XVIIe et au XVIIIe siècle (Paris, Librairie Hachette et Cie).

نوشته:

Pierre Martino, professeur agrégé des lettres au lycée d'Alger, Docteur ès lettres.

که نگارنده این سطور به روزگار دانشجویی در مطالعه گرفته و در همان ایام یادداشت‌هایی از آن برداشته بود، و اکنون ترجمه همان یادداشت‌هاست که به خوانندگان گرامی مجله هنر و مردم تقدیم می‌شود. این کتاب ۳۶۳ صفحه‌ای قریب ۷۰ سال پیش در سال ۱۹۰۶ در پاریس به چاپ رسیده، اما حاوی مطالب و نکاتی در باب شرق و شرقشناسی است که هنوز بدیع است و کهنه نشده است، و همین امر انگیزه ترجمه آن یادداشت‌ها به زبان فارسی بوده است. مترجم در خلاصه‌ای که از کتاب فراهم آورده کوشیده است تا هیچ نکته اساسی مهمل نماند و به ویژه جزئیات مربوط به ایران حتماً منظور گردد. م

جلال ستاری

مقدمه

در ادبیات چنانکه در هر زمینه دیگر، نحوه‌های دید و بینش موروثی وجود دارد که ما آنها را با شروع زندگی معنوی می‌پذیریم و ظاهراً تصور مألوف ما از شرق نیز یکی از همین سنت‌ها و یا بهتر بگوئیم مواضعها و قراردادهاست. هدف ما مطالعه و بررسی پیدایش این سنت ادبی و نخستین جنبه‌های تظاهر و تجلی آنست، و چنین می‌نماید که این تصور سنتی مشرق‌زمین که در برابر سنت ادبی قدیم یا سنت قرون وسطایی، سنت ادبی جدیدی است، طی قرن هفدهم پدید آمده و در طول قرن هجدهم شکل گرفته و قوام یافته است.

در قرون وسطی تصویری از شرق در اذهان نقش بسته بود که با تصور کنونی ما فرق بسیار دارد و با بررسی آن می‌توان برخی از ریشه‌های عمیق و پنهان سنت ادبی دوران بعد را کشف کرد و خاصه اطمینان یافت که مفهوم قرون وسطی از شرق خصیصه‌ای دارد که مختص به همان عصر است.

به طور اجمال می‌توان گفت که «غرابت‌گرایی»^۱ ویژگی اساسی مفهوم و پیش قرون وسطی از شرق نیست، و حتی به یقین می‌توان گفت که این خصیصه در آن روزگاران وجود ندارد. اما برای روشن ساختن این نکته که سنت ادبی جدید در باب شرق در چه تاریخی پدید آمد، همینقدر لازمست که بدانیم سنت قدیم کی تاب مقاومت در برابر آن را از دست داد.

دبده قرون وسطی از شرق به مانند همه افکار و نظرات آن دوران مطابق الگویی مذهبی فراهم آمده و تحت تأثیر آن تغییر ماهیت و شکل داده بود. ممالک دور دست آسیا ناشناخته بودند و فقط نواحی بحر الروم (Levant) و ارض مقدس (زادوبوم یا زادگاه مسیح و جای مرگ او) آنهم به صورتی مسخ شده، به سبب بُعد مسافت و افسانه‌هایی که درباره آنها رواج داشت، در تصور می‌آمدند. در اذهان مردم مغرب‌زمین، این نواحی سرزمین شگفت‌انگیزی بود که در آن مسیح زیسته و مذهب ظهور کرده بود و اکنون زیر سلطه ویوغ کفار در آمده بود و از همین رو مسیحیان امید تصرف آنرا از راه جنگ و خونریزی در سر می‌پروراندند. البته مردم ازین نکته کاملاً بی‌خبر نبودند که بعضی مناطق آسیا پوشیده از گیاهان و رستنی‌های شگرف است. این فکر به ضمیمه حدس مبهمی که از زادگاه و منشاء شرقی مذهب (مسیحیت) می‌رفت، طبیعتاً مردم قرون وسطی را بر آن می‌داشت که جایگاه بهشت زمین یا باغ عدن را که آدم و حوا به دستور خداوند در آن زیسته بودند، در سرزمین بسیار دور دستی در سمت شرق بدانند. کرانه‌های فرات، سرزمین پارس‌ها و هند و تبت به ترتیب در افسانه‌ها به صورت سرزمینی ظاهر می‌شدند که در قدیم جایگاه نخستین بشر بوده و ملک مقرب با تیغی آتشین نگاهبان آنست تا فرزندان آدم را پروای نزدیک شدن به آن نباشد. می‌گفتند این محل باغ عطراگینی است، پر از گیاهان خوشبو و درختانی با برگهای زرین و سیمین و میوه‌هایی اعجاز‌آمیز و زینتی، پوشیده از گوه‌های گرانبها. اما این جزئیات که به کمک آن می‌خواستند از بهشت تصویری زنده ترسیم کنند، دولت پاینده‌ای نیافت و برعکس نظرات پاک متفاوتی درباره شرق بر آنها غلبه کرد و رواج یافت. اگر این خصوصیات به تمام و کمال پرورش و گسترش می‌یافت، شاید ذوق «غرابت‌جویی» چند قرن زودتر پدید می‌آمد. آنچه به نقش شرق در ادبیات قرون وسطی شکل و رنگ داده، نفرت از مسلمانان، جدال و پیکار همیشگی با او یعنی خشم و غضب دیرینه‌ای است که سرانجام به جنگ‌های صلیبی انجامید. در واقع یکی از بزرگترین اندیشه‌های آن روزگار، مبارزه با کفار است و از شرق در ادبیات قرون وسطی همیشه بدین مناسبت یاد می‌شود.

وعظ روحانیون و روایات زائران هر روز توجه مؤمنان را به اماکن مقدس و مالکان ملحد آن معطوف می‌ساخت و مردم مؤمن و متعبد آن زمان تنها توجهی که برای این پیروزی گستاخانه می‌یافتند این بود که پیروان دین محمدی را نازل‌کننده بالای آسمانی بدانند و بیندارند که مسلمین بدینجهت صاحب جسد مسیح‌اند که مسیحیان عقوبت شوند و جزای لغزش‌ها و سستی‌های خود را به‌بینند. بنابراین امکان آن نبود که بتوانند با حسن نظر و نیت در پی کسب آگاهی از اخلاق و رسوم واقعی مسلمانان برآیند و در نتیجه اطلاعات نادری را که درباره آنان به دست می‌آورد، پیش از آنکه به خوبی بشنوند، نفرت‌انگیز و قبیح و شنیع می‌یافتند. «شریعت سارازن‌ها» مجموعه‌ای از خرافه‌های شرم‌آور به حساب می‌آمد که اگر به حدیث آن گوش فرامی‌دادند برای این بود که به شکرانه مسیحی بودن به خود تهنیت گویند و در برابر نفرت و کینه نسبت به کفار بر یکدیگر پیشی گیرند. اما اطلاعات درست واقعی مردم درباره مسلمانان بسیار اندک بود و از آگاهی‌هایی جزئی و مختصر درباره طرز وضو ساختن، نماز گزاردن، تعدد زوجات تجاوز نمی‌کرد و اگر آگاهی‌های چند درباره امت زنان را نیز بر این

۱ - Exotisme که معنای آن علاقه‌مندی به شناخت مردمان و چیزهای بیگانه و ناآشنا، ذوق غرابت‌جویی و غریب‌شناسی است.

جمله بیفزائیم، این همه اطلاعاتیست که آنان دربارهٔ مسلمین داشتند و تازه از این آداب و رسوم و معاملات با وحشت و هراس واقعی یاد می‌کردند و پروای آن نداشتند که در این باره شوخی کنند و به زبان طنز و هزل سخن گویند.

شرق با چنین پیرایه‌ها یا لباس مبدل مسخره‌آمیز در ادبیات قرون وسطی به کرات جلوه‌گر شده و در سراسر آن نقش بسته است. والبنه ازین وضع و حال در شگفت نباید شد، چه طبیعی است که یکی از بزرگترین اندیشه‌های زمانه که مبارزه با کفار است، به اشکال مختلف و هر بار به صورتی تازه و نو در آثار آن روزگار منعکس شده باشد.

در قرون وسطی شرق به حق خاصه در آثار حماسی نمودار و معرفی شده است. حماسه مائوس‌ترین نوع ادب در قرون وسطی است و افکار زمانه به ساده‌ترین و صادقانه‌ترین وجه در آن بیان شده است. مسلمانان منظومهٔ حماسی رولان (Chanson de Roland) را به یاد آوریم: مخاطبان ترانه سرایان و نوازندگان دوره‌گرد قرون وسطی (Jongleur)، مسلمین را واقعاً بت‌پرست و مشرک می‌پنداشتند و ازینرو محمد (ص)، آپولون، ژوپن (Jupin) و ترواگان (Tervagant) را خدایان یک معبد می‌پنداشتند. این گنگی و ابهام تصویر شرق از آغاز، باعث شد که «سارازن» های زمانه در حماسه بی‌هیچ تابش و ویژگی خاص نمودار شوند. در واقع تصویر مسلمین در آثار حماسی از روی الگوی شوالیه‌های فرانسوی، تابع همان مقررات فتوادلینتهٔ فرانسه و در گرفتار و کردار سخت شبیه به شوالیه‌های فرانسه، ترسیم شده است. اعراب در این آثار حماسی آنقدر بی‌صفت‌اند که به محض مغلوب و اسیر شدن، به آسانی «مسیحیانی واقعی» می‌شوند! این نمونهٔ مسلمان که به زودی قبول و رواج عام یافت، در همهٔ حماسه‌های زمانه که به «دورهٔ جنگ‌های صلیبی» معروف است باز یافته می‌شود و همین نمونهٔ آفریدهٔ حماسه، بی‌کم و کاست در سراسر ادبیات قرون وسطی نقش بسته است.

همچنین رمانهایی که حوادث و وقایع آنها در قسطنطنیه می‌گذرد، یا از عناصر شرقی توشه و مایه و بهره گرفته و یا حتی سراسر از قصه‌ای عرب اقتباس شده‌اند، بسیارند. ما در اینجا از حکایات پندآموز (fable) که سرچشمهٔ آنها روایات شرقی است و در قرون وسطی سخت شیوع و رواج داشته‌اند سخن نمی‌گویم، چون مایهٔ اصلی این حکایات اخلاقی را تغییر بسیار داده و با عرف و آداب اروپائیان به تمام و کمال انطباق داده‌اند؛ وانگهی مراحل و مدارجی که این قصص پیموده‌اند آنقدر زیاد بوده است که عاقبت از خصایص اصلی نشانی در آنها باقی نمانده است. اما این رمان‌ها نیز داستان‌های ماجراجویانی است که چندان خصوصیات و اصالت شرقی ندارند و در واقع به تقلید از داستان‌های شرقی فراهم آمده‌اند. ملکه‌های ممالک دوردستی که قهرمانان این داستانها هستند با حوادث و وقایع مبتدلی روبرو می‌شوند که معهود و شناختهٔ Amadis است، ضمناً نویسندگان شتاب داشتند که ملکه‌های داستان هر چه زودتر غسل تعمید کنند و انگیزهٔ این کار نیز عشق آنان به مردی مسیحی بود. این قصاص و انتقام‌جویی مسیحیان در میدان ادب بود که چون نمی‌توانستند «ترکان» را از امکان مقدس بیرون برانند، به حرمله‌های آنان دستبردهای خیالی می‌زدند.

اما اینگونه آدم‌ربایی از حرمله‌ها، خیالی‌هایی زودگذر بود که قوهٔ تخیل را مدتی مدید بر نمی‌انگیخت و در آن اثراتی پایدار برجای نمی‌نهاد، هر چند که مشاهدهٔ کالاهای نفیسی که بازرگانان آزردها و به کمک واسطه‌های مختلف و پرخرج از آسیا به فرانسه وارد می‌کردند، می‌توانست خیال‌انگیز باشد.

تروورها (Trouvère) قالی‌های ترکیه، ابریشم و پارچه‌های ابریشمین چین، گوهرهای گرانبهای ایران و ادویهٔ هند را به چشم می‌دیدند، اما به فکر بهره‌برداری از این عناصر و دادن رنگ و لعابی شرقی به قصه‌های شرقی خود نیفتادند، بلکه تنها این چیزهای زیبا حاصل «دست‌رنج سارازن» ها را که می‌پنداشتند نیروی شوم در آنها نهفته است، تحسین کردند. با وجود این تجارت با شرق می‌توانست چشمان مردم را باز کند و موجب پیدایش بیش‌تری از اشیاء

واشخاص آسیا شود. از آغاز قرون وسطی مبادلات تجاری میان شرق و غرب رواج و رونق بسیار داشت، بسته‌های کالای هندی و چینی از راه ایتالیا، ونیز و ماری و بوردو در سراسر فرانسه پخش می‌شد. مردم در عصر مروونژین‌ها (Mérovings) ادویه را می‌شناختند و به کار می‌بردند و هدایای معروف هارون الرشید به شارلمانی نمودار تجارتی پر رونق است. این دادوستد بعداً در دوره جنگ‌های صلیبی وسعت قابل ملاحظه‌ای یافت و تا قرن چهاردهم رو درگسترش داشت. اما چنین می‌نماید که این تجارت در قرون وسطی کنجکاوی خریداران را بر نیانگیخته است و تنها در قرن نوزده حساسیت و تأثیر پذیری به پایه‌ای می‌رسد که هر که در فنجانی چینی ویر نقش و نگار چای می‌نوشد، گویی خود را در عالم خیال در سرزمین ژاپن می‌یابد. در واقع «اروپا مدتی دراز از منبع آن همه محصولات گرانبها که در برابر خود می‌دید پاک غافل و بی‌خبر ماند». طی صدها سال صنعتگران قرون وسطی در تریب پارچه که به تقلید از نقوش پارچه‌های شرقی طرح می‌کردند، حروف عربی را چون عنصری زینتی بکار می‌بردند، بی‌آنکه معنای آن را بدانند. این بی‌اعتنایی و فقدان کنجکاوی به درستی صفت مشخصه قرون وسطی است. با اینهمه «کاروان‌های فلورانس و ونیز و بروژ (Bruges) در لنگه بارهای خود، همراه با عاج و ابریشم ایرانی و هند و چین، جلوه تمدن‌ها و مذاهب درخشان‌تر و شگفت‌انگیزتر از اسلام را برای دنیای مسیحیت به ارمغان می‌آوردند». این جلوه تمدن‌های شرقی را که مردمان روزگاران گذشته واقعاً هیچگاه در بازارهای دادوستد محصولات ناشناخته و غریب شرقی ندیدند، ممکن بود در روایات اعجاب‌انگیز مارکوپولو (که در اواخر قرن سیزدهم به زبان فرانسه نوشته شد) بیابند. اما کتاب مدنی دراز کم شناخته ماند و تنها در اواخر قرن پانزدهم به چاپ رسید و از دولت این صنعت نوظهور، چاپ‌ها و ترجمه‌های آن در سراسر اروپای شگفت‌زده منتشر شد. تا آن زمان تنها تعداد معدودی از مردم با سواد و اهل ادب این روایات شگرف را خوانده بودند و تازه آنان نیز به هیچوجه نمی‌خواستند روایات مارکوپولو را باور کنند و در واقع هیچکس به صحت سفرنامه مارکوپولو اعتقاد نکرد. بر این اساس محال بود که ذوق غرابت‌جویی با مطالعه این دستنویس که روایات آن را تخیلاتی سخت دور از واقع و افسانه‌آمیز می‌پنداشتند، زاده شود. کتاب مایه تفریح و لذت و یا وحشت خاطر خوانندگان می‌شد، اما علاقمندی و شوقی را که رؤیت مناظر غریب لکن باور کردنی پدید می‌آورد، در ذهن نمی‌آفرید. تازه اگر امکان داشت که ذوق غرابت‌جویی در قرون وسطی پدید آید، اهل ادب و فرهنگ برای آنکه بتوانند آثار خود را به پیرایه عناصر شرقی بی‌آریند و از درون مایه‌های آن الهام گیرند، لازم نبود به انتظار ظهور مارکوپولو بنشینند، چون می‌توانستند در آثار قدما و در مجموعه‌ها و جنگ‌های معروف به Thesaurus و یا Sommes آن عصر، دعوی‌های باور نکردنی درباره شرق بخوانند. اما تصویر عجیب و غریبی که مؤلفاتی نظیر Thesaurus و غیره از «آن قسمت شرق که آسیا نامیده می‌شود» عرضه می‌دارند، گویی به عمد برای این ساخته و پرداخته شده که هر گونه احساس باور داشتن تصویر و مقرون به واقع پنداشتن آنرا نابود سازد و البته این تصویر اگر به جد نیز گرفته می‌شد، تصویری هراسناک از کشوری که گویی سرزمین غولان است در اذهان می‌آفرید که موجب رماندین شعرا و ادبا می‌شد و چون سندی گذرناپذیر راه بر قهرمانان داستان می‌بست و به راستی چنین می‌نماید که دیوار بزرگ چین در قرون وسطی به درازای سراسر آسیا امتداد داشته و آنرا از کنجکاوی و امان نظر اهل ادب در امان داشته است.

اگر ادبیات قرون وسطی نسبت به شرق سخت بی‌اعتناست، ازینروست که ذاتاً فاقد کنجکاوی و شوق شناخت و شور طلب است و بر سر این نکته حتی شیفتگان و ستایشگران آن نیز اتفاق نظر دارند. مردم آن روزگار آفق زندگانی‌ای را که در برابر دیدگان عقل و بصیرت خویش می‌دیدند، به اندازه کافی گسترده و باز می‌پنداشتند و با چنان حرص و ولعی سرگرم گشودن مسایل خرد و گاه مسکین بودند که نیاز و ضرورت وسعت دادن به محدوده تفکرات خویش را احساس نمی‌کردند. احساسی که در قرون وسطی اصلاً وجود نداشت، احساس تنوع چیزها

و آدم‌ها در ازمینه و امکانه بود. «چنین می‌نماید که نوعی طرز تفکر و احساس همگون و همسان بیش از چهارصد الی پانصد سال تشخیص هرگونه تفاوت میان نژادها و اشخاص را مانع آمده و کلاً ازمیان برده است». حال آنکه ذوقی غرابت‌جویی خاصه از احساس تنوع و گونه‌گونی ناشی است و تنها وقتی به وجود می‌آید که فکر با افقی گسترده و باز قادر به تخیل مناظری غیر از مناظر آشنا باشد و همچنین بتواند احساسات و استدلالاتی که مطابق الگوی غیر از الگوهای مالوف فراهم آمده‌اند، تصور کند.

بنابراین ظاهراً ممکن نبود که غرابت‌گرایی در قرون وسطی به وجود گراید و اگر هم ظهور می‌کرد حتماً دوام نمی‌آورد و عمرش کوتاه می‌بود. البته جنگ‌های صلیبی شدیداً توجه را به شرق معطوف ساخته و آنرا زنده نگاه می‌داشت، اما بیشتر مسأله رخنه کردن غرب در شرق و نقشی که غرب می‌بایست جبراً در شرق ایفا کند مورد توجه بود، نه خود شرق. از همین رو وقتی شور و جهش جنگ‌های صلیبی به علت ناکامی و بی‌اعتنایی فرونشست، فکر اروپا به سرعت از آسیا دور شد و به مسایل دیگری پرداخت؛ در این دوره است که به قیمت مبارزات داخلی و جنگ‌های بزرگ خارجی ملیت‌های عمده اروپایی بنیان می‌یابند و دولت‌های جدید به وجود می‌آیند. انجام این مهم همه نیروها را جذب می‌کند و به کار می‌گیرد و موجب آن می‌شود که فرانسویان در قرون چهارده و پانزده فقط به خود فرانسه نظر بدوزند و توجه داشته باشند. می‌دانیم که دنیای مسیحیت با چه بی‌اعتنایی واقعی و صادقانه خیر ورود فاتحانه «کافر» به قسطنطنیه را دریافت کرد. «ترك» متحد «پادشاه بسیار مسیحی» شد و بدینگونه آخرین خصوصیات غیر متعارف خود را نیز پاک از دست داد و قضا را موجبات اقتصادی نیز مزید بر علت شد و این گسستگی و بی‌علاقگی را زودتر به انجام رسانید. در واقع تجارت با شرق که در قرن دوازده بسیار گسترده بود و از دولت جنگ‌های صلیبی جانی تازه یافته بود، از قرن چهارده به بعد روبه زوال رفت و در پایان قرون وسطی دچار ضعف و فترت بسیار شد. بدین علت شرق کلاً از صفحه ادبیات پاک و سترده می‌شود و تا آنجا که می‌دانم به راستی در هیچیک از آثار مهم قرن پانزده یا قرن شانزده جلوه گر نیست: شعرای رنسانس در تالارهای مدرسه گوشه می‌گیرند، در بروی خود و دنیا می‌بندند و با جدیت تمام کتب متقدمان را در مطالعه می‌گیرند، اما به سفرهایی که در همان زمان دریانوردان همه کشورها می‌کنند اعتنایی ندارند، چنانکه گویی این اندیشه به ذهنشان نرسیده است که از رم و آتن دورتر می‌توان رفت. قصه نویسان با اقتباس از روایات شرقی، چند داستان بی‌رنگ با موضوع شرقی که ظاهراً از منشاء آن بی‌خبرند، می‌سازند. رابطه که از همه چیز سخن گفته و قهرمانان غول‌آسای خود را در بسیاری مناطق، واقعی یا تخیلی، به گشت و سفر واداشته است، در این فکر نبود که آنان را در ماجراهای ترکی یا هندی نیز دخیل و سهیم کند. در آثار رابطه فقط اشاراتی به شرق هست. و سرانجام چنین می‌نماید که مونتینی مردی که همه چیز خوانده و همه چیز می‌دانست، در «کتابخانه» اش کوچکترین دلمشغولی درباره شرق نداشته است. مونتینی یکی دوبار اشاراتی مختصر به شرق کرده و سرسری از آن گذشته است و در واقع می‌توان گفت که به شرق اعتنا و توجهی نداشته است. این سکوت پرمعناست، چون همه چیزهایی که ذهن و فکر مردمان قرن شانزده را به خود مشغول داشته به نحوی از انحاء در کتاب مونتینی *Les Essais* نقش بسته، اما در آن هیچ ذکری از شرق نرفته است و در واقع بی‌اعتنایی و عدم توجه مونتینی به شرق در کتاب انعکاس یافته است. بی‌گمان برداشت مونتینی برداشت دوره و زمانه وی بود و ما بارها ملاحظه خواهیم کرد که تصور شرق نزد نخستین نسل‌های قرن هفده تا چه اندازه بیجانانه و مضحک بوده است. در واقع می‌توان گفت ذوق و علاقه به شناخت شرق (در دوره رنسانس) مرده بود.

شرق در میانه قرن هفده احیا شد و بدینگونه تاریخی که مبداء تحقیق قرار داده‌ایم توجیه می‌شود. حقیقت اینست که این ظهور مجدد شرق در ادبیات، چنانکه خود نهضت رنسانس نیز، ولادتی تازه بوده است و یا لاقلاً شرق در این دوره به صورتی جدید جلوه‌گر شد و ازین رو می‌توان تعریف واژه *Exotisme* را البته بطور مشروط، در مورد بعضی جوانب سنت ادبی جدید

در حال تکوین، صادق دانست.

ما چنین می‌پنداریم که باید این تحقیق را در آخر قرن هیجدهم و در آستانه انقلاب، ختم کرد و این نه به علت این اعتقاد واهی و باطل دیرین است که زندگانی متعارف مردم و سازمان‌ها در سال ۱۷۸۹ متوقف می‌شود و به راهی نو می‌افتد، بلکه از بنیروست که مفهوم و تصور مردم از شرق به سبب وقوع یک حادثه مهم تاریخی پاک دگرگون و تجدید می‌شود. در واقع در پی این واقعه، از آئین رسمی منحصرأ ادبی و هنری که باب روز بود، دانشی زاده می‌شود که شرق شناسی نام دارد. این دانش نو واقعاً در حدود ۱۷۸۰ - ۱۷۹۰ بنیان یافت و فرانسه در قرن نوزدهم در این زمینه درخشش خیره‌کننده‌ای داشت. در پرتو این دانش، نقش و تصویر شرق از نو بر اساس شناخت بهتر و بیشتر شرق ترسیم شد و ادبیات از این همه آگاهی‌ها و راه‌نمایی‌های سودمند بهره‌گرفت.

اما منظور از شرق چیست و این شرق شامل چه کشورهاست؟ شرقی که در ادبیات رخ می‌نماید، شامل همه کشورهای آسیایی نیست، و منطق ایجاب می‌کند که ما نخست علت این امر یعنی حذف شدن بعضی کشورها را روشن کنیم. گرچه اورشلیم شهری آسیایی و فلسطین نزدیک به ترکیه است، اما از ارض مقدس در اینجا سخن به میان نخواهد آمد، گرچه مسافران بسیار در قرن هیجدهم توجه مردم فرانسه را به کشورهای آن که به علت جنگ‌های صلیبی بلندآوازه شده بودند، زنده نگاه می‌دارند. با اینهمه هرگز نویسندگان آن دوره زاده‌بوم مسیح را با تصویری که از شرق در ذهن داشتند در نیامی‌ختنند و دریافت این نکته آسان است: وقتی که نقش سرزمین مقدس در آثار این نویسندگان پدیدار می‌شود، باید دانست که نویسندگان از رقم زدن این نقش قصدی خداپرستانه و مقدس و یا غرض بحث در مذهب دارند و بنابراین شرق برای آنان تصویری ادبی یا هنری نیست. از بنیرو ادبیات ازین مایه هیچ بهره برنگرفت و بی‌مبالغه می‌توان گفت که فلسطین در قرون هفده و هجده در صحنه ادبیات ناپیداست.

به علی‌کاملاً مشابه و همچنان آسان فهم نویسندگان هرگز در این اندیشه نبوده‌اند که در شرق باستان جویای مناظر و الهامات غریب باشند. در قرون هفده و هجده شرق باستان آنقدر بدو کم شناخته بود که البته نمی‌توانست در ادبیات زمانه جلوه‌ای شگفت‌انگیز داشته باشد و اثری اعجاب‌آمیز به جای گذارد. عرف و آداب آشوریان، شاهان Pont و هند در روزگار Porus فقط از راه متون قدیم شناخته بود و این همه در متون کلاسیک تغییر ماهیت داده و طبیعتی یونانی و لاتینی یافته بودند و هیچ کس در این اندیشه نبود که این امور را به صورت اصلی خود بازگرداند. مهرداد (Mithriade) در تراژدی راسین بسان امپراطوری رومی سخن می‌گوید و هیچ کس نمی‌تواند کوچکترین اختلاف تژادی میان اسکندر و Porus بیابد. در واقع این گونه موضوع‌ها فقط به اعتبار اطلاعات نادر آموزشی که در بردارند، شرقی‌اند، اما از این که بگذریم سراسر مطابق الگوی مطلوب باستانی که سخت در دوران کلاسیک عزیز و محبوب بود فراهم آمده و پرداخته شده‌اند. قرن هیجدهم، به استثنای چند مرد تحقیق اصلاً به تفاوت‌های عمیق موجود میان تمدن‌های آسیایی که مردمان پراکنده در ممالک مختلف آسیای گسترده را از یکدیگر متمایز می‌ساخت، شعور نداشت. باری مردمان قرن هجده با وجود اینکه یقیناً مجدانه به شرقیات علاقه و توجه داشتند، هرگز نتوانستند و نخواستند در تصور مألوف خود از آسیای غریب نه روایات و شنیده‌های مربوط به ارض مقدس را بگنجانند و نه آنچه را که درباره شرق در کتب قدما و یا در تراژدی‌های ملهم از آن مؤلفات می‌خواندند.